F1js1\_13981121-065\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

جلسه ۶۵: ۲۱ بهمن ۹۸

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد محمد بن حُکِیم بود. دو ترجمه با عنوان محمد بن حکیم در فهرست شیخ طوسی ذکر شده. آقای خویی می‌فرمایند این محمد بن حُکِیْم اینها یک نفر هستند. بیان روشنی برای اینکه اینها یک نفر هستند در کلمات ایشان دیده نمی‌شود. یک تقریبی جلسة قبل ذکر کردیم برای این‌که بگوییم اینها دو نفر هستند. به این تقریب که محمد بن حُکِیْم که اوّل ترجمه کرده راوی‌اش حسن بن محبوب است. محمد بن حُکِیْم که بعد ذکر کرده راوی‌اش قاسم بن اسماعیل است. قاسم بن اسماعیل جزء مشایخ حُمِید متوفای ۳۱۰ هست و علی القاعده وفات‌هایش حدود ۲۶۰، این حدودها باید باشد. شخصی که وفاتش حدود ۲۶۰ هست با حسن بن محبوب که ۲۲۴، آن حدودها وفاتش هست، اختلاف طبقه‌ای خیلی دارند. بنابراین شیخ حسن بن محبوب نباید شیخ قاسم بن اسماعیل باشد. این تقریبی بود که جلسة قبل عرض کردیم. این تقریب یک بحث مبنایی در موردش هست، آن این است که به‌طور کلی شواهد نشان می‌دهد که اسناد حمید بن زیاد که در فهرست شیخ قرار گرفته‌اند این اسناد برای تعیین طبقة راویانی که، صاحب ترجمه‌ها به درد نمی‌خورد.

توضیح ذلک عرض کردم که در طرق شیخ طوسی به افراد بسیاری اسم حُمِید واقع هست. طرق بعضی از این افراد مشایخ مستقیم حُمِیْد بن زیاد هستند مثل قاسم بن اسماعیل. نمی‌دانم قاسم بن اسماعیل ترجمه دارد یا ندارد. حسن بن محمد بن سماعة مثلاً و اینجور افراد. یک عدة مشایخ مستقیم حُمِید هستند، آنها هیچ. از مشایخ با واسطة حمید که از کسانی که راویانی که حُمِید از آنها با واسطه نقل می‌کند در فهرست شیخ از همة افراد با یک واسطه نقل کرده. در حالی که آن افرادی که صاحب ترجمه هستند در طبقات مختلف هستند. چطور شده از همة اینها با یک واسطه نقل کرده؟ این نشانگر این هست که یک خللی در فهرست شیخ ایجاد شده. بنابراین صلاحیت استناد ندارد. این اجمال بحث.

اما تفصیل بحث یک سری نکاتی اینجا هست که باید مد نظر باشد.

نکتة اوّل این‌که، این اشخاصی که در فهرست شیخ، طریقشان حُمِیْد واقع هست. یک عده‌شان در رجال نجاشی هم حُمِیْد هست. ولی در رجال نجاشی واسطه یک نفر نیست، بیشتر از یک نفر است. یک سری‌شان این شکلی هستند. بعضی از اینها در اسناد حُمِید از آنها روایت دارد با واسطه‌های بیشتر از یک نفر. اینجور نیست که این افراد در جاهای دیگر غیر از فهرست شیخ هم نحوة روایت حُمِیْد از آنها به نحو یک واسطه‌ای باشد.

نکتة دوم این‌که می‌گوییم که اینجا یک خللی رخ داده، خلل بین حُمِیْد و نفر بعدی نیست. نفرهایی که بعد از حُمِیْد در طریق قرار گرفتند آنها مشایخ حُمِیْد هستند، مثل قاسم بن اسماعیل. مشکل در نفر بعد از حُمِیْد و صاحب ترجمه است. مشکل آنجاست.

نکتة سوم اینکه از مراجعة‌به فهرست شیخ و نگاه مجموعی به ترجمه‌های موجود در فهرست شیخ این مطلب برمی‌آید که منابع فهرست شیخ چه منابعی هستند؟ یک مقداری آدم منابع را ببیند تقریباً مشخص می‌شود که منابع چه شکلی است. حالا من این مطلب را در مورد همین محمد بن حُکِیْم دنبال می‌کنم و در موردش صحبت می‌کنم. از رقم ۶۳۵ فهرست شیخ که محمد بن یحیی صیرفی هست که محمد بن حکیم ما هم جزء آن چیزها، در همین نزدیک‌ها هست. در طرق نگاه کنید محمد بن یحیی صیرفی در طریقش ابن بطه واقع هست.

رقم ۶۳۶ رويناها بالإسناد الأوّل عن ابن بطّة

۶۳۷: رويناه بالإسناد الأوّل عن ابن بطّة

۶۳۸: أخبرنا جماعة عن أبي المفضّل عن ابن بطّة عن أحمد بن محمّد ابن عيسى

۶۳۹: رويناه بالإسناد الأوّل عن أحمد بن محمّد بن عيسى: که ابن بطه این طریق هم می‌خورد

۶۴۰: محمّد بن خالد البرقي، له كتاب النوادر، رويناه بهذا الإسناد عن أحمد بن محمّد بن عيسى: که باز ابن بطه هست.

۶۴۱: رويناها بهذا الإسناد عن أحمد بن محمّد بن عيسى عنه

۶۴۲: رويناه بهذا الإسناد عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن محمّد بن أبي حمزة.

محمد بن یحیی خثعمی ... رويناه بهذا الإسناد عن ابن أبي عمير.

رويناه بهذا الإسناد، عن ابن أبي عمير

۶۴۵: رويناه بهذا الإسناد عن ابن أبي عمير

۶۴۶: رويناه بهذا الإسناد عن أحمد بن محمّد بن عيسى

۶۴۷: رويناه بهذا الإسناد

۶۴۸: رویناه بهذا الإسناد: که همین محمد بن حُکِیم ما هست.

تا از رقم ۶۳۵ تا ۶۴۸ همة طرقش تا ابن بطه یکسان هست در همه‌شان یکی است. از ابن بطه به بعد متفرّق می‌شوند. بعضی‌هایشان از طریق احمد بن محمد بن عیسی است. بعضی‌هایش از طریق‌های دیگر است که آنها هم بعضی‌هایش مرتب‌اند، بعضی‌هایشان مرتب نیستند. ولی همه‌شان تا ابن بطه مشترک هستند. ابن بطه کسی هست صاحب فهرست بوده، یک فهرست داشته که در رجال نجاشی و در رجال شیخ به فهرستش اشاره شده.

بعد محمد بن خالد طیالسی و محمد بن حماد، آنها تا محمد بن علی بن محبوب دو تا روایت مشترک است.

بعد از آن، چند تا ترجمه می‌گذرانیم. یک قدری صحبت‌هایی دارد که نمی‌خواهم حالا وارد آن صحبت‌هایش بشوم.

از ۶۶۵ تا ۶۸۹ تمام طرقش در آن حُمِید واقع هست. تمام روایت‌هایی هست که حُمِید در طریقش واقع است.

این‌که این حجم، در تمام باب‌ها هم شما این را می‌بینید. یعنی فرض کنید در باب عین هم مراجعه کنید یک مجموعة زیادی از ترجمه‌ها هست که، ترجمه‌های پشت سر هم خصوصاً همه‌شان با ابن بطه شریک است. ترجمه‌های متعدد پشت سر هم در حُمِیْد شریک است. یعنی در ترجمه‌های متوالی بسیاری در ابواب مختلف صاحبان فهارس واقع‌اند. اینکه صاحبان فهارس واقع هستند، اینها تصادفی نیست. این به خاطر این هست که مرحوم شیخ طوسی از آن فهارس اطلاعاتش را گرفته.

شاگرد: یعنی حُمِیْد هم صاحب فهرست است؟

استاد: حُمِیْد صاحب فهرست است. صاحب فهرست بودنش که از جای دیگر هست. حُمِیْد فهرست داشته. از فهرست حُمِیْد این گرفته شده. فقط اینجا یک نکته‌ای وجود دارد آن این است که اطلاعاتی که از فهرست حُمِیْد در غیر فهرست شیخ طوسی هست آن اطلاعات با اطلاعاتی که در فهرست شیخ طوسی از حُمِیْد هست مختلف است. در غیر فهرست شیخ طوسی طرقی که حُمِیْد در آن واقع هستند بین حُمِیْد و صاحب ترجمه‌ها الزاماً یک حداکثر یک واسطه نیست. در رجال نجاشی نگاه کنید خیلی جاها دو واسطه و بیشتر بین حُمِیْد و صاحب ترجمه‌ها واقع هستند. ولی در فهرست شیخ همه جا واسطة بین حُمِیْد و صاحب ترجمه‌ها در ترجمه‌هایی که مشایخ مستقیم حُمیِد بن زیاد نیستند تنها یک واسطه است.

این نکته‌اش چی است؟ به نظر می‌رسد خود فهرست اصلی حُمِیْد در اختیار شیخ طوسی نبوده. فهرست فهرست حُمِیْد در اختیارش بوده. به این معنا که یک حُمِیْد بن زیاد غیر از فهرست مفصلی که داشته یک فهرستی هم در نسبت به خود فهرستش داشته. در یک فهرستی مثلاً گفته که من این ۵۰ تا کتاب را از طریق این استاد نقل می‌کنم. این ۳۰ تا کتاب را از طریق این استاد نقل می‌کنم. این ۲۰ تا کتاب را از طریق این استاد نقل می‌کنم. کل کتاب‌هایی را که از طریق هر استادش نقل می‌کند، اینها را جدا جدا کرده. یعنی فهرستی که بر اساس مشایخ حُمِیْد مرتب شده ولی در مقام بیان طرق تفصیلی نیست. این در اختیار شیخ طوسی بوده. یعنی شیخ طوسی چیزی که در اختیارش بوده صرفاً اینکه فلان استاد من چند تا کتاب روایت کرده، چه مستقیم باشد چه با واسطه باشد. این استاد من این ۵۰ تا کتاب را برای من روایت کرده. این استاد من این ۳۰ تا کتاب را برای من روایت کرده. این استاد من این ۲۰ کتاب را برای من روایت کرده. این که از طرق مختلف در طبقات مختلف در فهرست شیخ همه‌اش با یک واسطه هست به خاطر اینکه این طرق اصلی نیست. این در واقع آن اشارة اجمالی به طرق است. در همین مجموعه‌ای که الآن ذکر کردم که محمد بن حکیم از آنها واقع است، اگر دقت بکنید فرض کنید. این از رقم ۶۶۵ تا رقم ۶۸۹ اینها همه در سندهایش حُمِیْد هست. این ۲۵ تا ترجمه همه‌اش حُمِیْد هست. ولی در این ترجمه‌ها هم یک نظمی است. یعنی بعد از حُمِیْد هم به ترتیب مشایخ مرتب شده.

۶۶۵: حُمِیْد عن محمد بن حسین الصائغ

۶۶۶: حميد عن محمّد بن الحسين

۶۶۷: حميد عن ابن سماعة

۶۶۸: جزء مشایخ مستقیم حُمِیْد است، آن هیچی

۶۶۹: هم جزء مشایخ مستقیم حُمِیْد است آن هم هیچی

۶۷۰: حُمِیْد از ابن نهیک است.

۶۷۱: حُمِیْد از ابن نهیک است.

۶۷۲ و ۶۷۳: حُمِیْد عن ابی جعفر محمد بن أحمد بن رجاء بجلی است.

۶۷۴: حُمِیْد عن احمد بن میثم است

۶۷۵: حُمِیْد عن احمد بن میثم است

۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸ و ۶۷۹: هم حُمِیْد عن احمد بن میثم است.

۶۸۰، ۶۸۱ و ۶۸۲: حُمِیْد عن القاسم بن اسماعیل است.

۶۸۳ و ۶۸۴: حُمِیْد از حسن بن علی اللؤلؤی است.

۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸ و ۶۸۹: حُمِیْد عن ابی اسحاق ابراهیم بن سلیمان بن حیان الخزّاز است.

یعنی تمام اینها فقط تا حُمِیْد هم مرتب نیستند، بعد از حُمِیْد هم براساس مشایخ حُمِیْد مرتب شدند. یعنی آن هم گروه‌های منم هستند. و این نظمی که حاکم هست بر روایت‌های حمید به خاطر همان نکته‌ای هست که عرض کردم. به نظر می‌رسد که کتابی که در اختیار شیخ طوسی بوده و منبع تراجم مذکور در فهرست شیخ است، فهرست اصلی حُمِیْد نبوده. فهرس الفهرست بوده. فهرست فهرست حُمِید که براساس مشایخ مرتب شده بوده است. گفته بوده این مشایخ من این مجموعه کتاب را دارند. این مشایخ من این مجموعه کتاب را دارند. بعد شیخ از این فهرست، حالا ممکن است اصلاً کتاب حُمِیْد ترتیب الفبایی کامل نداشته باشد. مثلاً در مورد هر شیخش هم گفته باشد مثلاً از این شیخ من این ۳۰ تا کتاب را داشته باشد. از این شیخ من این ۵۰ تا کتاب را داشته باشد. از این شیخ من این ۴۰ کتاب را. شیخ به تناسب ابواب حروف آن قسمت‌هایی که مناسب بوده انتخاب کرده. مثلاً در باب عین آنهایی که مربوط به از حُمِیْد که از قاسم بن اسماعیل ذکر کرده مثلاً حُمِیْد از قاسم بن اسماعیل ۵۰ تا ترجمه بوده. این ۵۰ تا ترجمه یک سری‌اش مربوط به باب الف بوده، آنها را در باب الف آورده. یک سری‌اش مربوط به باب «ح» بوده، حسن و حسین و امثال اینها، در باب «ح» آورده. یک سری مربوط به باب «ع» بوده، مثلاً در باب «ع» آورده. نمی‌خواهم بگویم دقیقاً کتاب حُمِیْد، فهرست حُمِیْد به ترتیب الفبایی بوده. ممکن است فهرست حُمِیْد به ترتیب الفبایی نبوده حتی در اوّل حروف. هیچ‌گونه ترتیب الفبایی را هم نداشته باشد. ولی مرتب شدن آن کتاب، یعنی آن ترتیبی که آن داشته ترتیب مشایخ بوده.

در پرانتز این مطلب را بگویم. یکی از منابع رجال شیخ طوسی، کتاب رجال برقی است. این را یک مقالة خیلی مفصلی نوشتم در کنگرة جهانی امام رضا آن موقع چاپ شد. اینکه کجاهایش از رجال برقی گرفته شده، بحث تفصیلی‌اش آنجا هست. ولی یک نکته‌ای می‌خواهم بگویم. مواردی که ایشان زا رجال برقی اخذ می‌کند. رجال برقی ترتیب الفبایی ندارد. شیخ طوسی کتابش ترتیب الفبایی دارد. اینکه آمده از رجال برقی گرفته به چه نحو؟ فرض کنید که باب اصحاب الکاظم علیه السلام رجال برقی را جلویش گذاشته، موارد الف را در باب الف آورده. الف‌هایی که در اصحاب الکاظم بوده. «ب» را در باب «ب» آورده. «ح» را در باب «ح» آورده. وقتی این دو تا را با هم مقایسه می‌کنیم می‌بینیم ترتیبشان عین هم است، ترتیب حروفی که مشابه هستند. یعنی عنوان‌های مبدو به‌هایی که در رجال برقی هستند از آن عنوان‌های مبدو به‌ها در رجال شیخ طوسی هم دقیقاً پشت سر هم و به همان ترتیب اخذ شده. یک همچین چیزی اینجا می‌خواهم عرض بکنم، احتمال دارد که اینکه می‌گوییم از کتاب حُمِیْد گرفته، کتاب حُمِیْد اصلاً ترتیب هم نداشته باشد. حتی نسبت به حرف اوّل. ایشان مثلاً ۵۰-۶۰ تا کتاب را مؤلف را گفته اینها را از طریق در کتاب حُمِیْد، از طریق قاسم بن اسماعیل ذکر می‌کنم. این ۶۰ نفر، ۱۰ تایشان مبدو به «الف» است، شیخ اینها را در باب الف آورده. ۵ تایشان مبدو به «ح» است، در باب «ح» آورده. ۴ تایشان همینجور به تناسب شروع عنوان با نام و حروفی از حروف الفبا آن را در باب مناسب خودش گنجانده. شما باب‌های مختلف شاید فهرست شیخ را نگاه کنید، این نظم و ترتیب این شکلی در باب‌های مختلفش هم چه بسا دیده می‌شود.

مثلاً حالا من باب «ح» به تناسب بیاورم. عنوان «حسن» مثلاً، از رقم ۱۷۸ تا رقم ۱۹۱ اینها همه حُمِیْد هست. تقریباً ترتیبش هم همین ترتیب هست که آن شیخی که شیخ اصلی هست براساس او مرتب شده.

باب علی را مثلاً بیاورم. ببینیم علی چه شکلی است. علی از رقم ۴۰۷.

۴۰۰ چیزهای حُمِید شروع می‌شود. حُمِید ۴۰۰ است.

۴۰۰: حُمِیْد عن الحسن بن محمد بن سماعه است.

۴۰۱: حُمِیْد عن الحسن بن محمد بن سماعة است.

۴۰۲: حُمِیْد عن ابن سماعه است.

۴۰۳: حُمِیْد عن، آن که شیخ حُمِیْد است آن هیچی

۴۰۴: در آن حُمِیْد نیست ولی در اکثر نسخ فهرست شیخ اصلاً نیست. این رقم ۴۰۴ این ترجمه، انگار بن علی بن ابی‌طالب نیست.

یکی دو تا ترجمه بگذریم.

۴۰۷: حُمِیْد عن علی بن محمد بن اشعث

۴۰۸: حُمِیْد عن ابن نهیک

۴۰۹: حُمِیْد عن احمد بن میثم

۴۱۰: حُمِیْد عن احمد بن میثم

۴۱۱: حُمِیْد عن ابی محمد قاسم بن اسماعیل

۴۱۲: حُمِیْد عن ابراهیم بن سلیمان

۴۱۴: حُمِیْد عن محمد بن، نه این طریق یک طریق دیگر است.

ترجمه‌های مختلفش را هم شما ملاحظه بفرمایید، حالا این علی‌اش اینقدر مثل محمد نظم و ترتیب آنجوری که می‌خواستیم در آن نبود. ولی غرض من این جهت هست، این که روایت‌های حُمِیْد تمام پشت سر هم در فهرست شیخ و خیلی‌هایش با یک ترتیب خاصی که براساس مشایخ مرتب شده و همه‌اش هم با یک واسطه از آن صاحب ترجمه مطلب را نقل می‌کنند اینها خودش نشانگر این است که این فهرست اصلی و در حالی که در رجال نجاشی خیلی وقت‌ها حُمِیْد با دو واسطه، با سه واسطه و همه جا با یک واسطه نیست. این نشانگر این است که آن فهرستی که از حُمِیْد در اختیار شیخ طوسی بوده فهرست اصلی نبوده. فهرست الفهرست بوده.

شاگرد: این اختلاف منابع در چی است؟ منابع می‌آورد منقول

استاد: آن فهرست اصلی دست نجاشی بوده.

شاگرد: در محتوا؟

استاد: نه طریق. فرض کنید مثلاً آن حُمِیْد با دو واسطه از صاحب ترجمه نقل می‌کند. این همه جا یک واسطه است. در فهرست نجاشی مختلف است، یک بار یک واسطه است، یک بار دو واسطه است.

شاگرد: فهرست الفهرست بوده می‌نویسد؟

استاد: بله، یعنی شیخ طوسی از فهرست اصلی نگرفته، از فهرست الفهرست

شاگرد: فهرست الفهرست است یعنی ترتیب منطقی وجود دارد؟ اگر دوباره فاصله‌هایی که بخواهد

استاد: همان را می‌خواهم بگویم. فهرست الفهرستش براساس مشایخ مرتب شده بوده.

شاگرد: غرضش این بوده مشایخ خودش را دسته‌بندی کند

استاد: یعنی حُمِیْد

شاگرد: آن یک دانه‌ها همه‌اش مشایخ خودشان هستند؟

استاد: بله، این را توضیح دادم دیگر. مشکل در

شاگرد: بعضی‌هایشان مشایخ مستقیم نیست.

استاد: همة اینها مشایخ مستقیم است. مشکل در بین حُمِیْد و نفر بعدی نیست. بین نفر بعدی و صاحب ترجمه است. این مقدمه‌چینی‌ها

شاگرد: شیخ مستقیم خود حُمِیْد بوده.

استاد: نه، آن شیخ مستقیم‌های حُمِیْد که هیچی. غیر از آن مواردی که شیخ مستقیم حُمِیْد هست، در واقع آن فهرست الفهرست، فهرست مشایخ حُمِیْد و کتاب‌هایی که این مشایخ نقل می‌کنند است.

شاگرد: شیخ نمی‌دانسته اینجوری است؟

استاد: حالا می‌دانسته یا نمی‌دانسته. بالأخره اینجوری است. خیلی ما در مورد اینکه می‌دانسته یا نمی‌دانسته خیلی اصرار نداریم که بحثی در موردش بکنیم.

شاگرد: فهرست الفهرست اوّل در آن اشاره شده که غرضم این بوده دارم فهرست به فهرست می‌نویسم و فلان.

استاد: یعنی خلاصة کلام آن تعبیری که شیخ طوسی می‌گوید رواه حُمیْد عن القاسم بن اسماعیل عنه، این عنه که اینجا هست مراد از این عنه، اعم از نقل مستقیم و نقل غیر مستقیم است. بنابراین تشخیص طبقة صاحب ترجمه‌هایی که حُمِیْد از آنها مستقیم نقل نمی‌کند و با واسطه نقل می‌کند از فهرست شیخ طوسی نمی‌توانیم آن را در بیاوریم. و این نکته‌ای هست در بسیاری از بحث‌های رجالی اثرگذار است که حالا نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم.

شاگرد: فهرست حُمِیْد هم منابع نجاشی هست؟

استاد: فهرست اصلی حُمِیْد دست چیز بوده

شاگرد: فهرست نجاشی نقل شده آنجا ترتیب خاصی ندارد؟

استاد: نه، آنجاها چیزی که یک

شاگرد: چطوری منبع‌یابی می‌کند؟

استاد: نه، در آن طریقی که هست شخصی که صاحب فهرست باشد فقط حُمِیْد است.

شاگرد: این اشکال فقط در حُمِیْد است، در بقیه؟

استاد: نه، این اشکال در حمید است.

بنابراین، خلاصة کلام این است که آن مشکل ما این بود می‌گفتید قاسم بن اسماعیل، محمد بن حُکِیْم که شیخش هست نمی‌تواند شیخ حسن بن محبوب باشد. پاسخ مطلب این است که شیخ مستقیمش نیست. می‌تواند شیخ با واسطه‌اش باشد، پس بنابراین این استدلالی که می‌کردیم این استدلال ناتمام است.

اصل بحث منهای استدلالات مرحوم آقای خویی دنبال کنیم. اصل بحث این است که این‌که دو نفر به نام محمد بن حُکِیْم باشند، هر دویشان هم صاحب کتاب باشند و هیچ مشخصه‌ای بر اینها ذکر نشده باشد اینها صاحب کتاب‌ها، این محمد بن حُکِیْم که صاحب کتاب است مشخصه ذکر کند، این خیلی مستبعد است. آقای خویی هم تکیه‌اش روی این نکته است.

شاگرد: ۳۳:۳۵

استاد: نه در فهرست. صحبت ما در مورد فهرست است. دو تا محمد بن حُکِیْم که کتاب دارند، هر دوشان صاحب کتاب هستند. اگر دو نفر بودند، هر دوشان هم صاحب کتاب ولی هیچ مشخصه‌ای هم برای اینها ذکر نکردند خیلی مستبعد است.

مشخصه یعنی یک وصف یا نام پدر یا کنیة چیزی که این دو تا را از همدیگر جدا کند.

شاگرد:

استاد: فهرست نگفته، دقت کنید. بحث سر فهرست است. بحث ما در مورد این هست که این دو نفری که در فهرست شیخ به نام محمد بن حُکِیْم هستند، اینها یک نفر هستند و تکرار اتفاق افتاده، یا تکرار اتفاق نیفتاده. مرحوم آقای خویی می‌گویند اینها یک نفر هستند. این‌که اینها یک نفر هستند این می‌شود علی القاعده آقای خویی هم استدلالشان روی همین هست. این که دو نفر باشند، هر دو صاحب کتاب باشند، از جهات مختلف مستبعد است. یکی اینکه نجاشی فقط یک صاحب کتاب معرفی کرده. نکتة دوم اینکه خود اینها اگر قرار باشد دو نفر باشند چرا مشخصه‌ای که اینها را از همدیگر ممتاز کرده اینها ذکر نشده. این که محمد بن حُکِیْم را به نحو مطلق ذکر کرده به خاطر یک اشتهاری بوده. چون محمد بن حُکِیْم مطلقی بوده مشهور بوده، نیازی نمی‌دیده‌اند که برای اینها مشخصه ذکر بکنند. ولی اگر نه اینها مشهور نیستند و مشخصه‌ای مشهور نباشند و دو نفر باشند، اینها نیازمند ذکر مشخصه‌ای هست که اینها را از همدیگر جدا کند. این خودش این هست که اینها ظاهراً یک نفر هستند. این را اضافه می‌کنم، اوّلی در ردیف مواردی که از فهرست ابن بطه اخذ شده است. دومی محمد بن حُکِیْم از مواردی است که از فهرست حُمِیْد اخذ شده. شیخ طوسی به فهرست ابن بطه که مراجعه کرد، یک محمد بن حُکِیْم دیده، او را ذکر کرده. به فهرست حُمِیْد که رسیده یک محمد بن حُکِیْم دیده، او را هم ذکر کرده. متوجه اتحاد این دو تا نشده. به خاطر همین، یا اصلاً یادش رفته قبلاً هم همین را ذکر کرده بوده، یا متوجه اتحاد نشده، یا متوجه عدم تقدم ذکر نشده. به خاطر همین اینها را تکرار کرده.

شاگرد: اصلاً اعتقادش بر اینها بوده. اعتقادش بر این بوده که اینها

استاد: اعتقادش بر این‌که اینها دو تا باشند بسیار مستبعد است.

شاگرد: دو تا منبع داشته

استاد: بسیار مستبعد است اگر این تقریباً آدم مطمئن است که اینجور اعتقادش نیست. توضیحاتی که دادیم بر این بود که شما این مطلب را نفرمایید.

شاگرد: طبیعتاً در مورد خیلی از روات در فهرست‌های مختلف، اسمش در ۲-۳ تا فهرست چاپ شده. مشابه ما متعدد داریم.

استاد: همینجور هم اتفاقاً داریم.

شاگرد: شاید آن زمان یکی یک جور می‌نوشته متوجه آن یکی نبوده شاید به همین ربط هم خصوصیاتش هم لحاظ نکرده یک نفر

استاد: نه، نه اینکه مشخصات در آن کتاب بوده و شیخ طوسی آن مشخصات را نیاورده. آن خیلی مستبعد است. اگر مشخصات در آن کتاب بوده، آن مشخصات را ذکر می‌کرد. در کتاب فهرست ابن بطه و فهرست حُمِیْد هر دویش محمد بن حُکِیْم بدون مشخصه ذکر شده بوده. و شیخ طوسی این که متوجه نشده به خاطر این است که اینها راوی‌های مشترک نداشتند. به خصوص این نکته‌ای که حمید عن القاسم بن اسماعیل طبقه‌اش هم یک طبقه‌ای نیست که با طبقة شیخ حسن بن محبوب یکسان باشد. اینها باعث شده که شیخ طوسی متوجه اتحاد نشده باشد. اینکه اینها دو نفر باشند بسیار مستبعد است ولی اینکه شیخ طوسی به دلیل تعدد مصدر و اختلاف سنخة طریق، یعنی یک طریقش چون از طریق حسن بن محبوب است، یک طریقش از طریق قاسم بن اسماعیل است، امثال اینها، متوجه وحدت نشده باشد خیلی طبیعی هست. که ظاهراً اینها یکی هستند.

شاگرد: اگر نزدیک هم باشد خیلی بعید است.

استاد: به خصوص فاصله که بینشان فاصلة زیاد هم می‌شود اینکه متوجه نشده باشند هم طبیعی‌تر است.

شاگرد: اختلاف طبقه‌اش

استاد: این همه حُمِیدْ را داشتیم چیز می‌کردیم برای همین بود دیگر.

شاگرد: مرحوم نجاشی هیچ وقت از طریق همین دو نفری که مرحوم شیخ از آنها نقل نمی‌کنند، ابوطالب انباری باشند، این نسخه اصلاً ظاهراً دست مرحوم نجاشی نبوده. یعنی مرحوم نجاشی همیشه از طریق احمد بن حبشی ۴۰:۱۱ و آن بزرگ ؟؟؟ نقل می‌کند.

استاد: این هم می‌تواند. یعنی طریقی که نجاشی به کتاب حُمِیْد هست با طریق شیخ طوسی به کتاب حُمِیْد متفاوت است. شیخ یا از طریق ابی‌طالب انباری نقل می‌کند که اوائل کتاب از آن طریق هست. یا از طریق ابوالمفضل هست که اواخر کتاب آن موارد هست. نه از طریق‌هایی که نجاشی. یعنی آن نسخه‌ای از کتاب حُمِیْد که در اختیار نجاشی بوده غیر از نسخه‌ای بوده که در اختیار شیخ طوسی بوده ظاهراً.

حالا ببینیم این محمد بن حُکِیْم. ظاهراً محمد بن حُکِیْم مطلق همان محکمد بن حُکِیْم خثعمی است که نجاشی معرفی می‌کند. یکی از نکاتش این‌که، محمد بن حُکِیْم‌هایی که در فهرست شیخ بودند قرار شد اینها یکی باشند. این‌که اینهایی که یکی هستند، این غیر از آن محمد بن حُکِیْم صاحب کتابی باشد که نجاشی ترجمه کرده، این خودش خیلی مستبعد است. نجاشی صاحب کتاب را کس دیگر بداند، شیخ طوسی کس دیگر، و شیخ طوسی اینکه کس دیگر بداند مشخصاً برایش ذکر نکند. گاهی اوقات اختلاف هست در اینکه صاحب کتاب کی است. مثلاً عبدالملک بن عتبه ۴۱:۵۲، نجاشی می‌گوید که این عبدالملک بن عتبه که کتاب به او نسبت دادند فلانی نیست، فلانی است. گاهی اوقات اسم‌ها مشابه بودند. می‌گوید صاحب کتابی که وجود دارد این شخص نیست. آن عیب ندارد. ولی نجاشی، محمد بن حُکِیْم خثعمی را صاحب کتاب می‌داند. شیخ طوسی محمد بن حُکِیْم علی وجه الاطلاق را صاحب کتاب می‌داند. حالا آن دو تا را قرار شد یکی بکنیم. اینکه این محمد بن حُکِیْم کس دیگری غیر از محمد بن حُکِیْم خثعمی باشد خیلی مستعبد هست و اینکه، اوّلاً نفس اینکه اختلاف در صاحب کتاب بین نجاشی و شیخ باشد خودش مستبعد است. علاوه بر این‌که حالا اگر هم اختلاف باشد، اینکه شیخ طوسی هیچ مشخصه ذکر نمی‌کند، این نشانگر این است که به یک اشتهاری اکتفا کرده. این محمد بن حکیمی بوده به خاطر مشهور بودنش مشخصه‌اش را ذکر نمی‌کردند. در جلسة قبل به این نکته اشاره کردیم که اشتهار عاملش فقط بحث کتاب دار بودن نیست. این مطلب درست است. ولی عوامل دیگری که برای اشتهار وجود دارد محمد بن حُکِیْم ساباطی امثال اینها هیچ نکتة خاصی در مورد آنها وجود ندارد که منشاء اشتهارش شده باشد. این است که خود همین تأیید می‌کند که این محمد بن حُکِیْم مطلق همین محمد بن حکیم خثعمی باشد.

یک نکته‌ای ضمیمه بکنم، آغاز را عرض می‌کنم تکمیلش باشد برای جلسة بعد.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این است که صاحب قاموس الرجال ایشان قرائنی را می‌خواهد ذکر کند در مورد اینکه اصلاً محمد بن حُکِیْم ساباطی وجود خارجی ندارد. می‌گوید این محمد بن حُکِیْم اشتباهی رخ داده. چون اسمشان محمد بن حُکِیْم بوده خیال کردند که این محمد بن حُکِیْم برادر مرازم هست. در حالی که برادر مرازم نیست و کس دیگر است به خاطر اشتباهی که رخ داده. ایشان می‌خواهد یک شواهدی را ذکر بکند. من به شواهد ایشان کار ندارم. ولی اصل مطلبش احتمالش خیلی جدی است. در اینکه این اشتباه رخ داده.

توضیح ذلک اینکه در رجال نجاشی، در همین ترجمة مرازم، مرازم بن الحُکِیْم الازدی المدائنی مولیً ثقه و اخواه محمد بن حُکِیْم و حدید بن حُکِیْم یکنی ابا محمد.

ایشان می‌گوید: و هو أحد من بُلِىَ باستدعاء الرشيد له و أخوه أحضرهما الرشيد مع عبد الحميد بن عواض فقتله و سلما، و لهم حديث ليس هذا موضعه.

می‌گوید این مرازم با برادرش و عبدالحمید بن عواض سه تایی هارون الرشید اینها را خواست. عبدالحمید بن عواض را کشت و این دو تا سالم ماندند و داستانی دارد که اینجا این داستان را نمی‌خواهیم نقل کنیم. این داستان مرازم در الثاقب فی المناقب هست. خیلی داستان جالبی هم هست. حالا یک تکه‌هایی‌اش را می‌خوانم بقیه‌اش را هم نقل می‌کنم. ثاقب فی المناقب این هست، صفحة ۴۵۳

عن مرازم، قال: حضرت باب الرشيد أنا و عبد الحميد الطائي و محمّد بن حُكِيْم و أدخل عبد الحميد فما لبثنا أن طرح برأسه وحده فتغيرت ألواننا و قلنا: قد وقع الأمر.

عبد الحمید الطائی همان عبدالحمید عواض است. عبدالحمید را داخل کردند. یک چند لحظه بعد کله‌اش را بیرون انداختند. قضیه تمام شد.

فلمّا دخلت عليه وجدته‏ مغضبا و السياف قائم بين يديه و بيده سيف مصلت و رأيت خلفه علويا فعلمت أنّه قد فعل بنا ذلك، فقلت: اتق اللّه يا أمير المؤمنين في دمي فإنّه لا يحل لك إلّا بحجّة و لا تسمع فينا قول هذا الفاسق.

در ادامه می‌گوید وارد شدیم و دیدیم که جلاد بالای سر هارون الرشید ایستاده و کنار هارون هم یک علوی آنجا ایستاده. فهمیدم این داستان‌ها همین علوی پدرسوخته است. گفتم که یا امیرالمؤمنین اتق الله و قول این فاسق را در مورد من قبول نکن.

فقال العلوي: أتفسقني و قد كنت بالمدينة تلقمني الفالوذج بيدك محبّة لي؟ فقال الرشيد بحيث لم يسمع هو: إذا عرفت حقّه. فقلت: يا أمير المؤمنين، أنشدك اللّه إلّا قلت لهذا: ألست كنت أبيع دارا بالمدينة لي فطلب منّي أن أبيعها منه ثمّ إنه استشفع في ذلك بموسى بن جعفر عليه السلام فما قبلت و لا شفّعته فيه و بعته من غيره؟ فسأله: أكذلك؟ قال: نعم. فقال: قم قبحك اللّه تقول إنّه يقول بربوبية موسى بن جعفر عليهما السلام ثمّ تقول إنّه لم يقبل شفاعته في بيع دار منّي؟!

آن علوی گفت که من را فاسق خطاب می‌کنی؟ مگر خودت نبودی که با دست خودت به من فالوذج می‌دادی؟ فالوذج یک نوع حلوای مخصوصی بوده. این جمله را که گفت، هارون الرشید آروم به‌طوری که آن علوی نشنود گفت خوب خدمتش را داری جبران می‌کنی ای نمک به حرام، این‌که این همه به تو خدمت کرده حالا داری اینجوری جوابش را می‌دهی، نمک خوردی و نمک‌دان می‌شکنی؟ بعد گفتش که، پیدا بوده که به عنوان تشیع و امثال اینها و اینها را دستگیر کردند. گفت مگر تو نبودی که می‌خواستم من خانه‌ای بفروشم تو می‌خواستی آن خانه را از من بخری، من حاضر نبودم به تو بفروشم. تو موسی بن جعفر را واسطه قرار دادی، من قول موسی بن جعفر را قبول نکردم. گفت آره همین جور است. هارون الرشید گفت فلان فلان شده تو می‌گوییم این موسی بن جعفر را خدا می‌داند، یک خانه حاضر نشدی به خاطر یک خانه قول موسی بن جعفر را قبول کنی، بروید امض راشداً.

ثمّ أقبل عليّ و قال: ارجع راشدا فخرجت و أخذت بيد صاحبي و قلت: امض فقد خلّصنا اللّه تعالى و رحم اللّه عبد الحميد و حكيت له ما جرى فقال لي: و ما منعك من قبول شفاعة أبي الحسن عليه السلام؟ فقلت له: هو أمرني بذلك و قال لي: «إن استشفع بي إليك فلا تقبل شفاعتي»

خدا رحمت کند عبدالحمید و ما.

محمد بن حُکِیْم از من پرسید که داستان چی است. چطور شد که شفاعت موسی بن جعفر را قبول نکردی. گفتش خود حضرت به من فرمودند که من شفاعت کردم، تو شفاعت من را قبول نکن.

این قصه اوّلا محمد بن حُکِیْم را نمی‌گوید برادرم محمد بن حُکِیْم. تعبیر محمد بن حُکِیْم تعبیر می‌کند. آخرش هم می‌گوید فخرجت و اخذتُ بید صاحبی. نمی‌گوید بید اخی. و آن هم این از داستان‌هایی که بین او و موسی بن جعفر بوده خبر هم نداشته، آن ماجراها را نمی‌دانسته، اینقدر هم از خود این هم قرینه است برای اینکه اینقدر آشنایی با مسائل نداشته. این محمد بن حُکِیْم برادر مرازم نبوده. ولی چون اسمش محمد بوده با مرازم هم احتمالاً رفیق بوده اینها خیال کردند که این برادرش است. یک نکته‌ای هم ضمیمه بکنم، این جعفر بن محمد بن حُکِیْم که پسر محمد بن حُکِیْم خثعمی است این از مرازم نقل می‌کند. فکر می‌کنم محمد بن حُکِیْم و مرازم رفیق بودند. رفاقت اینها منشاء شده که تخیل بشود که اسم باباهایشان هم که حُکِیْم بوده این رفاقت و اینکه با همدیگر گاهی اوقات خیال می‌کردند بوده، خیال می‌کردند برادر هستند. در حالی که محمد بن حُکِیْم، محمد بن حُکِیْم خثعمی بوده و به دلیل رفاقتی که این دو تا داشتند و اشتراکی که در نام پدر داشتند، اشتباه شده خیال شده که این محمد بن حُکِیْم رفیق مرازم برادرش محمد بن حُکِیْم ساباطی است. هیچ شاهدی، من یک مقداری گشتم، هیچ شاهدی که به نام محمد بن حُکِیْم ساباطی مدائنی ازدی داشته باشیم پیدا نکردم. بلکه یک شواهدی بر خلافش هم هست.

شاگرد:

استاد: جعفر بن محمد بن حُکِیْم از مرازم نقل می‌کند. اینها مرتبط بوده. نه تنها خود محمد بن حُکِیْم خثعمی با مرازم رفیق بوده، پسرش هم با

شاگرد: در یک فرض عمویش می‌شود در یک فرض پدرش می‌شود

استاد: کلام صاحب قاموس الرجال را ملاحظه بفرمایید که ایشان می‌فرماید اصلاً ثابت نیست محمد بن حکیم داشته باشیم. می‌خواهم بگویم اصل این مطلب هم مطلب. به استدلالات ایشان کاری ندارم. تکمیل بحث ان‌شاءالله شنبه.

و صلی علی سیدنا و نبیا محمد و آل محمد

شاگرد: اسمایی که بر وزن فعیل است هم حُکَیْم داریم هم سعید داریم، خلیل داریم. این یک اصلی ضابطه‌ای ندارد؟

استاد: اصل و ضابطه نداریم ولی کلمة حُکَیْم ظاهراً حُکَیْم است چون حَکِیم نام خداست. عبدالحَکِیم بنده را می‌گذاشتند یا حُکَیْم. رَحِیم هم همین است عبدالرحِیم و رُحَیْم. در مورد کریم هم عبدالکَرِیم داشتیم.

شاگرد: مُحَسِّن و مُحْسِن

استاد: آن یک چیز دیگر است. مُحْسِن را اسم نمی‌گذاشتند. آن از جهتش شبیه است. ولی خیلی از این کلمات فرض کنید به دلیل اینکه نام خداست است، نام بندگان را یا با عبد می‌گذاشتند یا به صورت مصغرش می‌گذاشتند.

شاگرد: خارج از این سماعی می‌شده؟

استاد: بله قانون خاصی نداشتند.

پایان